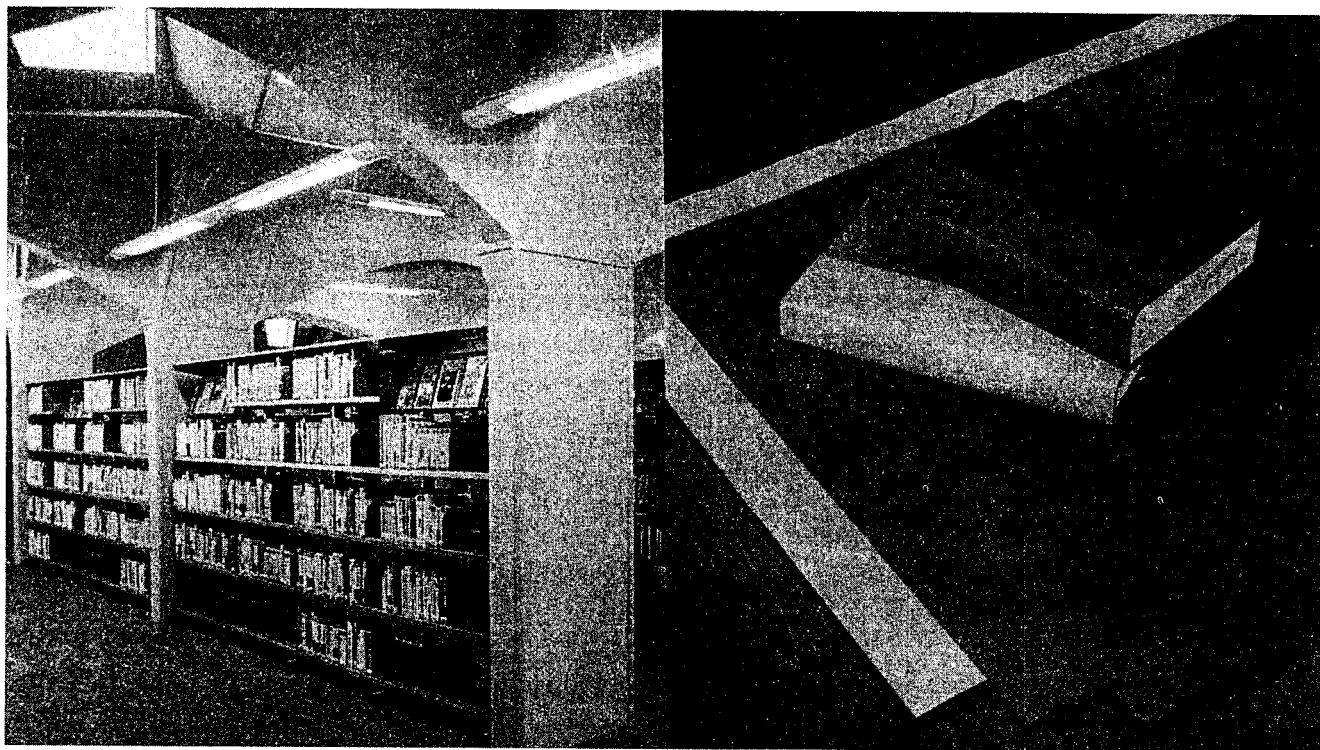


کتابخانه کانون اصلاح و تربیت مرکز تجربه‌ای کوچک با امیدهای بزرگ

"هیچ رسالت و وظیفه‌ای از تضمین آینده‌ای
بهتر برای فرد فرد کودکان شریفتر نیست"
بند ۲۵ اعلامیه جهانی بقا، رشد و حمایت کودکان^۱



اطلاع‌رسانی و اشاعه‌دهنده فرهنگ و اندیشه‌های متعالی بشری است. با چنین نگرشی است که حضور کتابخانه در مراکز و فضاهایی که در آنها انسانها از فقر اطلاعاتی و فرهنگی رنج می‌برند از اولویت بیشتری برخوردار می‌شوند. اوایل زمستان سال ۷۳ بود که یک دیدار ساده پای مرا به یک تجربه استثنایی باز کرد، تجربه‌ای منحصر بفرد که به حیات حرفه‌ای من معنای تازه‌ای بخشید. نماینده‌ای^۲ از مرکز آموزش و پژوهش کانون اصلاح و تربیت مرکز به دیدارم آمد و

بدون تردید کتابداری حرفه‌ای است که تمامی حیثیت و اعتبار اجتماعی خود را از میزان خدمتگزاریش به مردم، آن هم نه فقط گروهی برگزیده و کوچک بلکه توده‌های وسیع کسب می‌کند. در آستانه قرن بیست و یکم ابعاد اجتماعی فعالیتهای این حرفه یکی از مهمترین شاخص‌های قضاوت درباره کارکردهای آن به شمار می‌آید، زیرا رمز و راز انسانی زیستن آگاه بودن است و کتاب و سایر مواد مکتوب هنوز هم در اکثر نقاط جهان مهمترین، ساده‌ترین و قابل دستیابی‌ترین رسانه



این فکر را که باید کار سازمان یافته فرهنگی را در میان مددجویان این مرکز شکل داد مطرح نمود و چاره جویی کرد. اهمیت موضوع در آن بود که مددجویان این مرکز اغلب دانش آموزان مدارس بودند که با حضور در کانون عملاً ارتباطشان با مدرسه قطع می شد. زیرا مدتی بود که مدرسه کانون به روی مددجویان بسته شده و پذیرای کودکان و نوجوان محلی شده بود، و این در حالی بود که در شرح وظایف کانون اصلاح و تربیت مصوب ۱۳۴۷ آمده است: "اطفال و نوجوانان بر حسب استعداد، سن، درجه معلومات مورد تعلیم و تربیت قرار خواهند گرفت و برنامه آموزش حرفه ای به نحوی باید اجرا شود که حتی الامکان به تحصیلات عادی لطمه وارد نیاورد. اطفال و نوجوانانی که به کانون اصلاح و تربیت اعزام شوند موظف هستند که طبق برنامه کانون در هفته ۳۶ ساعت در کلاسهای درسی یا کارگاههای فنی و حرفه ای به تحصیل یا کارآموزی اشتغال داشته باشند"^۳ انتخاب کتابخانه به عنوان مرکزی برای فعالیتهای فرهنگی سازمان یافته آنهم در شرایطی که معمولاً کتاب و خواندن را به هر بهانه ای می توان از زندگی حذف کرد موجب حیرت و شادی بسیار بود.

قرار شد ابتدا بازدید از کانون به عمل آید تا از نزدیک با امکانات و شرایط موجود به خصوص با خود مددجویان آشنایی بیشتری حاصل شود. نتایج اولین بازدید نشان داد که: - در کانون کتابخانه ای برای استفاده مددجویان وجود دارد،

- مجموعه کتابها اهدایی است و تناسب اندکی با نیازها و تواناییهای گروههای سنی دارد،

- مکان کتابخانه برای همه مددجویان قابل دستیابی نیست و فقط کسانی که با سپردن سند می توانند در محیط کانون آزادانه حرکت کنند به آن دسترسی دارند،

- فردی با دانش کافی کتابداری وجود ندارد که به مددجویان خدمات شایسته ای ارایه نماید.

تا آنجا که ممکن بود از میان کتابهای موجود کلیه آثاری که به نظر می رسید مناسب سطح سواد و علایق گروههای سنی مورد نظر باشد از باقی کتابها جدا شد تا به عنوان سنگ بنای کتابخانه جدید کانون مورد استفاده قرار بگیرد. کانون بودجه ای برای کتابخانه نداشت لذا ضرورت جلب کمک مالی برای بنیان گذاری کتابخانه اجتناب ناپذیر بود.

خوشبختانه ما در سرزمینی زندگی می کنیم که مردم هنوز کاملاً حس همدردی خود را نسبت به نیازها و آلام دیگران از دست نداده اند، ولی جلب کمک مالی برای بنیان گذاری یک کتابخانه به راحتی جلب مشارکت برای تهیه خوراک و پوشاک، مسکن و درمان بیماریها نیست. بیشتر، کسانی پول خود را در این راه صرف می کنند که خود اهل کتاب و مطالعه باشند و ضرورت کسب آگاهی را کمتر از ضرورت خوردن و پوشیدن ندانند. گرچه تعداد این عده در میان جامعه فرهنگی ما کم نیست ولی در شرایط اقتصادی دشوار و پیچیده دستهای اینگونه افراد هم خالی است.

گروه کار به لطف دوست و همکار بزرگوارم سرکار خانم نوش آفرین انصاری، دبیر شورای کتاب کودک گشوده شد. یادداشت کوچکی در تابلوی اعلانات شورای کتاب کودک نصب شد و همین یادداشت کوچک من تنها و ناتوان را به ما تبدیل کرد. مایی توانمند و چاره ساز و تجربه کوچک را به وسعت دستها و فکرها و قلبهایی که به میدان آمدند گسترد و تجربه من هم تجربه ما شد. از این پس تا این لحظه همه کارها با همفکری، همیاری، کمک و ایثار جمعی پیش رفته است و گرنه فرد چگونه می تواند به تنهایی راه به جایی ببرد. مغز هدایتگر این جمع سرکار خانم انصاری بودند و بازوی قوی آن اعضای شورای کتاب کودک و سایر کسانی که در نیمه راه به ما پیوستند.

در کمتر از یک ماه انسانهایی که حتی نامشان را ندانستیم پولهای خود را چون جویبارهای کوچک رحمت به صندوق کمک جاری کردند تا دستمایه ای شد برای اولین خرید.

این پول به من سپرده شد تا به مصرف خرید کتاب برسانم. این مسئولیتی بزرگ بود در برابر حس اعتماد و سخاوتمندی دوستانی که به من اعتماد کرده بودند و اراده کرده بودند که پول خود را در این راه به مصرف برسانند. ابتدا باید می دانستم استفاده کنندگان از نظر سنی و سطح سواد در چه موقعیتی هستند؟ چه علایقی دارند و نیازهای بلا فصلشان چیست؟ لازمه یافتن پاسخ این سئوالها تماس با مددجویان بود که خوشبختانه با همکاری مدیریت وقت کانون آقای حدیدی و مسئولان فرهنگی وقت^۴ تا حدودی پاسخهای خود را یافتیم: - مددجویان همگی پسر و در محدوده سنی ۹ - ۱۷ هستند،

- اقامت آنها اغلب کوتاه مدت است و از چند ماه تجاوز

نمی‌کند،

- جمعیت آنها ثابت نیست و هر روز از نظر بافت سنی و سواد تغییر می‌کند زیرا گروهی تازه به کانون می‌پیوندند و جمعی آزاد می‌شوند،

- به دلیل مشکلات عاطفی و روانی دارای اضطرابهای خاص خود هستند و نمی‌توان روی تداوم خواندن و تمرکز حواس آنها تکیه کرد،

- درصدی از آنها سطح سوادشان با سنجش منطبق نیست، - درصدی از آنها بی‌سواد هستند.

مطالعه درباره محیطهایی نظیر کانون اصلاح و تربیت نشان می‌دهد که اولاً سلب آزادی از مددجویان به قصد تنبیه آنها صورت نمی‌گیرد ثانیاً گرچه آنها برای مدتی از بعضی از حقوق اجتماعی خود محروم می‌شوند ولی در بعضی از زمینه‌ها از جمله آموزش و پرورش و فرهنگ از حقوق ویژه‌ای برخوردار می‌شوند. لذا با هدفهای روشن و مشخص زیر راهی بازار کتاب شدم.

الف. کمک به بالا بردن سطح سواد و آگاهیهای مددجویان،

ب. توان بخشی فرهنگی و هدایت اخلاقی،

ج. پر کردن اوقات فراغت آنها به شیوه‌ای سازنده.

در تمام مراحل خرید کتاب نمایندگان بخش فرهنگی کانون را به همراه داشتیم تا بدانند که انتخاب کتاب امری جدی و مستلزم آگاهی و صرف وقت و وسواس است. آخرین خرید ما در نمایشگاه بین‌المللی کتاب تهران در اردیبهشت ۷۴ بود. مجموعه‌ای با سیصد عنوان در همه زمینه‌های دانش بشری از کلیات تا تاریخ و جغرافیا فراهم آمد که همراه با نامه‌ای به واحد فرهنگی تحویل شد ولی این دل‌نگرانی باقی بود که بر سر کتابها چه خواهد آمد؟

یک هفته بعد تماس دیگری گرفته شد که ضمن تشکر از ما می‌خواستند آنها را در سازمان‌دهی کتابخانه یاری کنیم.

از اینجا ما وارد مرحله جدیدی می‌شدیم که لازم بود با مدیریت کانون در این زمینه به موافقتی برسیم و سپس کار مرحله دوم را آغاز کنیم. به همین منظور موافقت‌نامه‌ای در ۷ بند تدوین گردید که در آن تعریف، هدف، خطوط و چارچوبهای مربوط به نحوه اداره، محل، لوازم و تجهیزات، مجموعه، سازماندهی و آماده‌سازی و ارائه خدمات مشخص شده بود. خوشبختانه مدیریت کانون نیز با علاقه‌مندی از آن

استقبال کرد و بر اساس آن ما از یکطرف و مدیریت از طرف دیگر حرکت خود را برای تحقق بندهای این موافقت‌نامه آغاز کردیم.

برای ما آماده‌سازی کتابهای خریداری‌شده از اولویت برخوردار بود لذا با جلب موافقت ریاست وقت دانشکده روانشناسی و علوم تربیتی دانشگاه تهران^۵ قرار شد آماده‌سازی کلیه کتابها زیر نظر رئیس کتابخانه^۶ و با همکاری دانشجویان صورت گیرد که فرا رسیدن فصل امتحانات و پس از آن خالی شدن دانشکده از دانشجو عملاً مسئولیت کار را به عهده کتابخانه دانشکده قرار داد که با سرپرستی ریاست کتابخانه و همکاری کارکنان آن در کوتاهترین مدت ممکن صورت گرفت. آماده گشایش کتابخانه بودیم که اطلاع یافتیم کتابهای باقیمانده از کتابخانه‌ای که قبلاً توسط کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان در آنجا دایر بود و به دلایل نامشخصی تعطیل شده بود در محلی نگهداری می‌شود. با جلب همکاری نیروهای داوطلب^۷، در شرایط گرمای کشنده ماه مرداد در انبار کتاب کانون از میان چند هزار کتاب که در اثر نگهداری در شرایط نامناسب قسمت عمده آنها از بین رفته بود کتابهای سالم و مناسب را انتخاب و بسته‌بندی کردیم تا برای آماده‌سازی به شورای کتاب کودک منتقل گردد.

مکانی که برای کتابخانه در نظر گرفته شده بود بخشی از نمازخانه بود که درون ساختمان خوابگاه قرار داشت و برای مددجویان قابل دستیابی بود. کتابخانه کوچک ما در حال آماده شدن بود و می‌شد با همین مجموعه محدود کار را به طور آزمایشی شروع کرد. روز ۱۴ شهریور ۱۳۷۴ در کتابخانه ما به طور آزمایشی و با همان سیصد عنوان کتاب به روی مددجویان گشوده شد و کتابخانه با هفته‌ای دوزخ کار خود را آغاز کرد. یکروز برای گروههای زیر دوازده سال و یکروز خاص ۱۲ تا ۱۷ ساله‌ها.

آمدورفت‌های مکرر ما مددجویان را کنجکاو کرده بود که بدانند در این فضای کوچک پشت نمازخانه چه در انتظار آنهاست. لذا استقبال خوبی از کتابخانه کردند. کتابخانه کوچک ولی آراسته بود و مهمتر از همه در فضای آن محبت و احترام موج می‌زد.^۸ مددجویان در گروههای کوچک به کتابخانه آمدند و پس از آشنایی مختصر با شیوه منظم شدن آن کتابها را که از تمیزی برق می‌زد به آنها تحویل دادیم با علم به اینکه ممکن است هرگز برنگردد، پاره نشود یا قربانی دعوای



خوابگاهی گردد. برنامه کار را طوری تنظیم کردیم که علاوه بر رد و بدل کردن کتابها بتوانیم با بچه‌ها سخن بگوئیم. لذا کتابخوانی جمعی، قصه‌گویی و بحث و گفتگو درباره کتاب به مقتضای سن مددجویان به کار گرفته می‌شد.

وقتی وارد حوزه عمل شدیم دریافتم که کار به آن سادگیها که فکر می‌کردیم نخواهد بود. زیرا مراجعه‌کنندگان، نوجوانان عادی نبودند و ما هم می‌خواستیم خلاف جریان شنا کنیم و احترام به قانون و نظم را بدون استفاده از اهرمهای ترس و ارباب و فشار برقرار کنیم و این کاری بود دشوار و نیازمند زمان. خوشحالیم که فرمان درست بود و به نتیجه دلخواه رسیدیم. آنها با کمی احتیاط توأم با بدبینی می‌آمدند و می‌رفتند و ما هم بی‌سروصدا در جهت بهتر شناختن آنها تلاش می‌کردیم.

همکارانی که کار با بچه‌ها را بدست گرفتند کسانی بودند که تجربه سالها کار با کودکان و نوجوانان را داشتند^۹ ولی نه کودکان و نوجوانانی چنین آسیب‌دیده، سرخورده و شکننده و همین مسئولیتها را سنگین تر می‌کرد. در جلسه‌های برنامه‌ریزی مرتباً از خود می‌پرسیدیم چه کنیم؟

- با مددجویان بی‌سواد؟

- با آنها که سواد اندکشان از دست می‌رفت؟

- با آنها که حتی پس از آزادی نمی‌توانستند به مدرسه برگردند؟

- با آنها که می‌خواستند حرفه‌ای بیاموزند؟

- با آنها که حتی در پشت این دیوارها هم مشتاق ادامه تحصیل بودند؟

- با آنها که اصلاً اشتیاق آمدن به کتابخانه و خواندن را نداشتند؟

همه کار ما تجربه و خطا بود. فکر کردیم می‌توانیم خود بی‌سوادان را تعلیم بدهیم ولی ساعات حضور ما آنقدر محدود بود که اگر می‌خواستیم همه آن را صرف سوادآموزی کنیم راه بجایی نمی‌بردیم.

بی‌گیر کلاسهای نهفت شدیم تا شاید بچه‌ها را زیر پوشش بگیرد ولی چقدر می‌توان به روشهای آموزش بزرگسالان که با روحیه و حالات کودکان و نوجوانان مناسب نیست دل بست؟

سرانجام بنای کار را بر خواندن در کتابخانه قرار دادیم کاری که از ما ساخته بود. در هر جلسه بی‌سواد و کم‌سواد و

باسواد در جلسه کتابخوانی شرکت می‌کردند و سپس با تلاشهای فردی کار خواندن را پی می‌گرفتند و خوشحالیم که با این روش بسیاری از مددجویان سواد از دست رفته را بازیافتند و بی‌سوادان خواندن را آغاز کردند.

برای کمک به برنامه‌های کتابخوانی بخش کتابهای آسان را دایر کردیم و علاوه بر کتابهای آسان نهضت سوادآموزی مجموعه‌ای از کتابهایی را که نثری ساده داشت بر مجموعه افزودیم.

کتابهای درسی پنج‌پایه ابتدایی و دوره راهنمایی تحصیلی را هم وارد کتابخانه کردیم تا آنان که شوق ادامه تحصیل دارند به کتابها دسترسی داشته باشند.

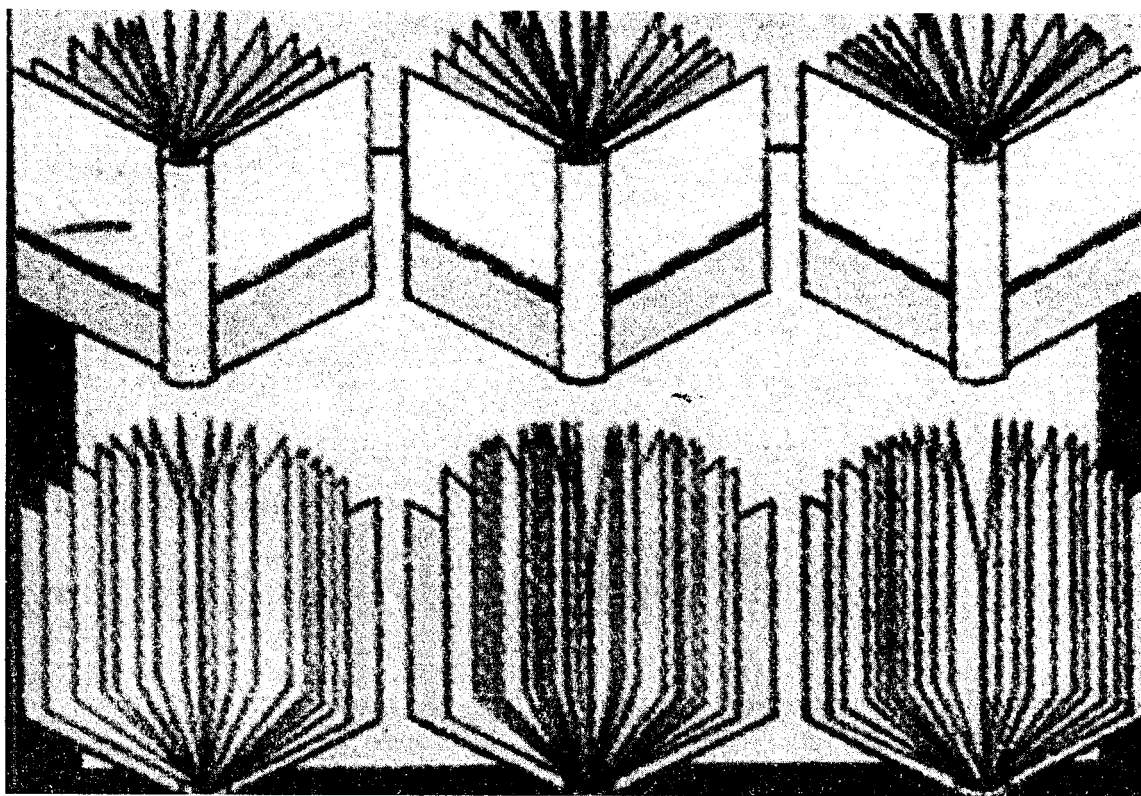
در مدت ۴۱ روز کار آزمایشی بسیار از بچه‌ها آموختیم و درباره آنها دانستیم منجمله اینکه از نوشتن می‌هراسند و این در حالی است که گفتنی بسیار دارند.

روز ۲۷ مهرماه ۱۳۷۴ یا ۱۳۰۰ عنوان کتاب و ۱۰ عنوان مجله کتابخانه را رسماً گشودیم. همه مددجویان به همراه مدیریت و مسئولین فرهنگی کانون در نمازخانه گرد آمدند و ما میزبان آقای مرتضی سرهنگی از دفتر ادبیات و هنر مقاومت حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی شدیم که با مجموعه کتابهای خاطرات جنگ در جمع بچه‌ها حضور یافتند و از خاطره‌های جنگ گفتند و برای بچه‌ها مسابقه‌ای را طرح کردند تا آنها هم خاطرات خود را بنویسند و این اولین تجربه جمعی ما با بچه‌ها بود.

به تدریج شاهد تغییر رفتارها و نگرشهای بچه‌ها بودیم، مؤدب‌تر به کتابخانه می‌آمدند، دیگر کتابها را گم و پاره نمی‌کردند، و با جدیت بیشتری کتاب می‌خواندند و به مقررات کتابخانه بیشتر احترام می‌گذاشتند و این همه یعنی جدی گرفتن کتابخانه.

تجربه دوم ما با بچه‌ها زمانی ضرورت خود را نشان داد که بچه‌ها به دلیل پرهیز از نوشتن در مسابقه خاطره‌نویسی فعالانه شرکت نکردند و مهمان دوم ما آقای ناصر یوسفی نویسنده و محقق بود که قبلاً درباره علل ننوشتن بچه‌ها کار تحقیقی جالبی انجام داده بود. او در جلسه‌ای ساده و صمیمی و خودمانی از چگونه نوشتن سخن گفت و تأکید کرد که نوشتن را نمی‌توان به کسی آموخت.

دوگانگی عجیبی است کار در کتابخانه کانون از یکطرف دلمان می‌خواهد با ما بمانند تا کارها را بجایی برسانیم و از



الوندی و همکارانشان در امور اداری و فرهنگی^{۱۱} آشنا شدیم و یکبار دیگر در مورد بندهای موافقت نامه بیعت کردیم ولی نگرانی ما همچنان پابرجا بود.

۲۴ اسفند ۷۴ با بچه‌های کتابخانه قرار داشتیم تا جایزه‌های کتابخوانی آنها را بدهیم که به ما گفتند باید کتابها را جمع کنیم چون نمازخانه را باید برای منظور دیگری بازسازی نمایند، البته به ما قول دادند که جای مناسبتری را در اختیار ما قرار دهند. هیچ منظره‌ای غم‌انگیزتر از جمع شدن یک کتابخانه نیست. حبس شدن آنهمه اطلاعات و آگاهی، آنهمه فکر و اندیشه.

پس از تعطیلات نوروزی به ما اطلاع داده شد که می‌توانیم برای دایر کردن دوباره کتابخانه به کانون برویم.

محل جدید کتابخانه در طبقه دوم ساختمان یکی از خوابگاهها و در کنار واحد فرهنگی بود مساحت آن ۷۰ مترمربع بود با چهار پنجره بزرگ و آفتابی. از بدو ورود به کانون شاهد تغییرات چشمگیری بودیم همه‌جا تمیز و رنگ شده بود. بچه‌ها مشغول شستن و رنگ کردن تختهای خود بودند، وضع لباسهایشان مرتب‌تر شده بود و مهمتر از همه اینکه در محوطه آزادانه حرکت می‌کردند و ما دیگر شاهد

طرف دیگر دوست داریم آزادشان ببینیم در شهر و دیار و در کنار خانواده. هم کتابخانه آباد می‌خواهیم هم بی‌مشتري! در تمام مدت گروههای پشتیبان کتابخانه در بخش فنی با جدیت و تلاش خستگی‌ناپذیر به سازماندهی مجموعه‌های خریداری شده مشغول بودند و در کمتر از سه ماه مجموعه ما از مرز ۲۰۰۰ گذشت. دسته‌دسته کتابها به خانه‌ها می‌رفت و پس از سازماندهی و آماده‌سازی به کتابخانه تحویل می‌شد.^{۱۰}

گرچه در کتابخانه از ازدحام روزهای اول که ناشی از کنجکاوای آنها بود خبری نبود ولی به طور متوسط ۸۰ عضو فعال و کتابخوان در گروههای سنی مختلف داشتیم که نسبت به ۲۱۲ نفر مددجویان رقم دل‌گرم‌کننده‌ای را تشکیل می‌داد.

آنچه به صورت کمبود همواره به چشم می‌خورد نیروی انسانی واجد شرایط برای کار سازمان یافته با کتاب بود. البته داوطلب کم نبود ولی حضور گسترده خواهران جوان با توجه به شرایط کانون نوعی محدودیت بحساب می‌آمد.

از دیماه ۷۴ به تدریج زمزمه تغییر در مدیریت کانون شنیده می‌شد و ما نگران از اینکه تغییر در مدیریت کتابخانه کوچک ما را به تعطیل بکشاند روزها را پشت سر می‌گذاشتیم.

بالاخره فرصتی دست داد تا با مدیریت جدید آقای مظفر



چهره‌های غم‌زده آنها در پشت میله پنجره‌های خوابگاه نبودیم. رویهم‌رفته می‌شد گفت که روحیه‌های آنها نیز شادتر و امیدوارتر بود.

بچه‌ها به کمک آمدند کارتن‌ها باز شد و کتابها دوباره در قفسه مرتب شد و کمبود نیز چهره خود را بیشتر نشان داد. مثلاً جای نشستن. دوباره اشارتی به دوستان شورایی هزینه خرید صندلی و سایر وسایل را فراهم آورد. مدیریت و مسئولین فرهنگی کانون نیز به قول خود وفا کردند و تا آنجا که توانستند ما را یاری رساندند. کتابخانه ما دیگر دارای میز امانت، بخش مجلات، بخش نمایش کتابهای تازه و فضای کوچکی برای خدمات فنی شده بود.

از فروردین ۷۵ برنامه‌های ما سازمان‌یافته‌تر شد و کتابخانه در تمام ساعات مفید روز باز بود.

جوان نیکی که خدمت سربازیش را در کانون می‌گذراند^{۱۲} و خود اهل مطالعه بود به کتابخانه منتقل شد و به سرعت به کارهای امانت و گردش کتاب و منظم کردن مجموعه در قفسه‌ها وارد شد و به کمک اوست که ما در ساعاتی که خودمان در کتابخانه حضور نداریم کتابخانه باز است و بچه‌ها می‌توانند از محیط و منابع آن استفاده کنند.

یکی از برنامه‌هایی که از زمان استقرار در محل جدید ذهن ما را به خود مشغول کرده بود دایر کردن نمایشگاه کتاب به بهانه‌های مختلف و تشویق به مطالعه در آن حوزه‌ها بود. اولین نمایشگاه ما "همراه با عاشورا بخوانیم" بود که به شناخت و مطالعه مجموعه دینی کتابخانه اختصاص داشت و در دهه محرم برگزار گردید. تقویم را ورق زدیم و متوجه شدیم که از ۱۵ تا ۲۲ خرداد هفته محیط زیست برگزار می‌گردد و این بهانه‌ای شد تا نمایشگاهی از کتابها و پوستره‌های مربوط به محیط زیست را در کتابخانه گرد آوریم و با به نمایش گذاشتن اشیایی که از بازیافت مواد طبیعی ساخته شده بودند مددجویان را متوجه وظیفه آنان در مورد حفظ محیط زیست و هدر ندادن منابع طبیعی کنیم.

مسابقه نقاشی و مقاله‌نویسی نیز با موضوع "فقط یک زمین داریم، زمین خانه ماست" ترتیب دادیم. در برگزاری این روز از همکاری انجمن زنان مبارزه با آلودگی محیط زیست بهره جستیم.^{۱۳} به لطف و محبت گردانندگان مجله نجوم در مردادماه ۷۵ سومین نمایشگاه خود را تحت عنوان همراه "با کتابها به کیهان سفر کنیم" از مجموعه آثار اهدایی مجله نجوم

که شامل دوره کامل مجله نجوم (۷۵ - ۷۴)، کتاب آلبوم، پوستر و اسلاید بود تشکیل دادیم تا بچه‌ها اطلاعات خود را در این باره بالا ببرند و در غروب روز ششم شهریورماه ۷۵ انسانهایی والا^{۱۴} و فاضل با کوله‌باری از دانش همراه تلسکوپهای خود در جمع مددجویان حاضر شدند و به بچه‌ها فرصت دادند با چشم خود عظمت کائنات را ببینند.

"من با نگاه کردن به این عکسها و فیلمها و مقایسه اندازه خودم در برابر این دنیای بی‌انتها واقعاً شرمم آمد که چرا الان باید اینجا باشم."^{۱۵}

"از شما سپاسگزارم که به خاطر ما تا پاسی از شب در اینجا بودید و ما را با آسمان بالای سرمان آشنا کردید"^{۱۶} "تا بحال از نزدیک کره ماه یا مشتری را با تلسکوپ ندیده بودم. از شما می‌خواهم باز هم از اینگونه مراسم داشته باشید"^{۱۷}

آیا آنها می‌دانند که چه کسانی حاضرند به خاطرشان تلاش کنند تا آنها آینده‌ای بهتر داشته باشند؟^{۱۸} یکی دیگر از برنامه‌ها خواندن آثار یک نویسنده، مترجم، شاعر، بود و دعوت از هنرمند و بحث و گفتگو درباره آثار وی از این طریق اولاً مددجویان مجبور بودند خود را روی آثار یک هنرمند متمرکز کنند و در مدت کوتاهی کلیه آثار او را که در کتابخانه موجود بود بخوانند ثانیاً در رویارویی با نویسنده با جریان خلق آثار و زندگی و شرح تلاشهای آدمهایی که بخاطر آنها می‌نوشتند آشنا شوند. در ارتباط با این برنامه در مردادماه ۷۵ بچه‌ها میزبان آقای محمدرضا بایرامی بودند و در شهریورماه نشستی با آقای محمدرضا یوسفی داشتند. جلساتی گرم و پرشور و ساده و صمیمی. یکی از مهمترین مشغله‌های ذهنی ما جدا افتادن این فرزندان از درس و مدرسه بود لذا تصمیم گرفتیم با یاری گرفتن از طیف وسیعی از تخصص‌ها و از طریق بحث و گفتگو و خواندن کتابهای کتابخانه به حوزه‌های مختلفی که در درازمدت به تقویت بنیه علمی مددجویان می‌انجامید پردازیم. در همین رابطه برنامه‌ای تنظیم شد و برای مددجویان اعلام گردید تا بنا بر نیاز و علاقه خود برای هر یک از فعالیتهای ثبت‌نام نمایند.

شنبه ادبیات فارسی - شعر - نمایشنامه -
موسیقی درمانی،
یکشنبه بحث و گفتگو درباره کتاب (گروه ۱۷) -
۱۲ سال) - سوادآموزی،

دوشنبه زیست‌شناسی - تاریخ و جغرافیا و مرجع - زبان،

سه‌شنبه قصه‌گویی و داستان‌خوانی (گروه زیر ۱۲ سال)،

چهارشنبه دین و علوم اجتماعی.^{۱۹}

این برنامه نیز نتایج مثبتی به بار آورد. گرچه جلسات بزرگ نبود ولی آن تعداد از مددجویانی که حقیقتاً علاقه‌مند بودند، در حلقه گفت و شنود دوستان حاضر می‌شدند و به یک موضوع به طور اخص و عمیق می‌پرداختند.

دیگر به آستانه سالروز تأسیس کتابخانه رسیده بودیم با این فکر که مددجویان یاد بگیرند به کسانی که برای آنها زحمت می‌کشند احترام بگذارند برنامه‌ای را ترتیب دادیم تا در پنج نشست مختلف با یک شاعر، نویسنده، مترجم، نقاش و ناشر کتابهای کودکان و نوجوانان^{۲۰} رو در رو قرار بگیرند تا درک کنند که از یک جرقه کوچک در یک ذهن تا به وجود آمدن یک کتاب چه راه درازی باید پیموده شود و چه کسانی باید تلاش کنند، و به یاری پدیدآورندگان علاقمند، به برگزاری این مهم نیز موفق شدیم و رضایت خاطر را در چشم بچه‌هایی که با تلاش بسیار آثار را مطالعه کردند و خود را برای جلسات نشست آماده نمودند و در بحث و گفتگو شرکت کردند خواندیم. بازتاب این فعالیتهاست که بچه‌های کانون بیش از خیلی از بچه‌های ایران کتابداری علمی را شناخته‌اند و مثلاً حتی می‌دانند رده‌بندی چیست و چگونه کتابها منظم شده‌اند و وقتی در کتابخانه بزرگی چون کتابخانه عمومی حسینیّه ارشاد حضور می‌یابند به راحتی راه خود را پیدا می‌کنند و احساس غریبگی نمی‌کنند.^{۲۱} و درباره کتابخانه خودشان می‌نویسند: "در این کتابخانه رده‌بندی همانند رده‌بندی کتابخانه‌های جهانی است یعنی از روش دهدهی دیویی استفاده شده است."^{۲۲}

بدین ترتیب یکسال را پشت سر گذاشتیم و دست‌گرم دست‌کم صد انسان^{۲۳} دستان ما را فشرد و به ما دلگرمی داد. با پشت‌گرمی آنها بود که توانستیم شعله‌ای را که یکسال پیش افروخته بودیم پاس داریم. کجا می‌توان کلامی برای سپاس یافت؟ آیا واقعاً می‌توان با پرداخت نجومی‌ترین رقمها عشق خرید؟ اگر می‌شود ما هم می‌توانیم بهای این همه کار بی‌ادعا و از سر صداقت و محبت را پردازیم. اکنون کتابخانه کانون با مجموعه‌ای برابر با ۴۰۰۰ جلد کتاب و دوره‌های ۱۰ عنوان

نشریه و بخش کتابهای آسان‌آنها جای خود را در زندگی ۱۸۰ عضو خود باز کرده است که مطمئن هستیم هرکجا بروند خاطره آن را با خود خواهند برد.

"... من معتقدم اگر مددجویی یک روز پس از عضویت از کانون مرخص شود، همان لحظه عضو شدن او لحظه‌ای به یادماندنی برای اوست چرا که هرگز کسی چنین گفتگویی با او نداشته است."^{۲۴} ولی ما خود را تازه در آغاز راه می‌بینیم. این طفل یکساله امروز روی پای خود ایستاده است و ما می‌خواهیم راه رفتن او را حتی روی پاهای لرزان ببینیم. بنابراین به استقلال آن می‌اندیشیم. به وقتی که اداره آن به چند کتابدار متخصص تمام‌وقت و علاقه‌مند سپرده شود. بودجه آن در تشکیلات کانون اصلاح و تربیت جایی را به خود اختصاص دهد و با برنامه‌های وسیع و همه‌جانبه به دانشگاه واقعی بدل گردد. تا آن روز ما با کتابخانه خواهیم بود اگر کتابخانه با ما بماند.

آنچه از تلاش یکساله خود به دست آوردیم از چنان ارزشی برخوردار است که نمی‌توان آن را با دیگران سهم نشد:

آموختیم که با اتکاء به نیروی مردم می‌توان کوه را جابجا کرد،

آموختیم که برای جلب کمک اول باید خود آستین‌ها را بالا زد،

آموختیم که در شرایط دشوار هم می‌توان کار کرد،

آموختیم که برای جلب اعتماد باید اعتماد کرد،

آموختیم که برای شنیده شدن ابتدا باید شنید.

در این مقطع برای خود ما بسیار دشوار است که نتیجه کار خود را ارزیابی کنیم. دیگران، مددجویان، مدیران، مسئولان فرهنگی و مربیان کانون هستند که می‌توانند تأثیر این یکسال حضور را بسنجند و ما را از آن مطلع کنند ولی احساس می‌کنیم که:

۱. کتاب و کتابخوانی جایی در زندگی اکثر آنها باز کرده است،

۲. سطح خواندن اعضای کتابخانه به طور محسوسی ارتقاء پیدا کرده است،

۳. افق دید آنها تا اندازه‌ای تغییر پیدا کرده است و این را از انتظارات بالایشان از کتابخانه می‌فهمیم،

۴. حضور مستمر و کار سازمان‌یافته کتابخانه سبب شده است سایر فعالیتهای فرهنگی نیز جدی‌تر دنبال شود و از



استمرار برخوردار باشد،

۵. با جدی گرفته شدن در کتابخانه خودشان هم خود را

جدی تر گرفته اند و دید مثبت تری از خود پیدا کرده اند.

در اینجا لازم است ابتدا از مدیریتها تشکر کنم که ما را

پذیرا شدند، در صداقت ما تردید نکردند و به ما فرصت دادند

تا گوشه ای از کار را بگیریم و سپس خود را به تمامی کسانی

که در این یکسال با ما دست یاری دادند و صادقانه کوشیدند تا

ارتباطی سالم به وجود آورند و با مهرورزی و صبر فاصله ها

را از میان بردارند و فضایی آکنده از اعتماد و دوستی فراهم

آورند و پاداش خود را ساده و بی ادعا در رضایت شخصی

جستجو کنند تقدیم دارم. دوستان دیگر را نمی دانم ولی برای

من روزهای حضور در کانون از معدود روزهایی است که من

آن را به حساب زندگی کردن نه زنده بودن می گذارم.

چه موهبتی است زندگی کردن.

آبان ماه ۷۵

یادداشتها و پانویسها

۱. شیرین عبادی حقوق کودک جلد اول: نگاهی بر مسایل حقوق

کودکان در ایران (تهران = روشنگران، ۱۳۷۱) ص ۲۶۰

۲. خانم شهین ابروانی دانشجوی دکترای دانشکده روانشناسی و

علوم تربیتی دانشگاه تهران

۳. حقوق کودک ص ۱۸۵.

۴. خانم شهین ابروانی - آقای محمدرضا ابن‌الرحمن

۵. آقای دکتر غلامعلی افروز

۶. خانم یاسمه رضایی

۷. خانمها شهناز گلکار، شهلا افتخاری، فاطمه عظیمی، مروارید

عصام، صدیقه ابراهیمی، شهین باقری، افسانه هاشمی و آقای حسین

بستاندوست.

۸. "شما می خواهید عضو کتابخانه شوید؟"

"خیلی خوشحالم، اجازه بدهید مشخصات شما را یادداشت کنم شما

آقای ...؟"

"بفرمایید منتظر باشید تا کمی درباره مقررات کتابخانه برایتان توضیح

بدهم ..."

شهلا افتخاری دومین گزارش کتابخانه، آبان ۱۳۷۴، ص ۱

۹. خانمها شهلا افتخاری، بهجت واعظی مهندس و فاطمه عظیمی در

تمام مراحل کار با ما بودند و در این راه از همکاری خانمها قراهنی، اسدی

و سعیده نثاری نیز در کار کتابخوانی سود جستیم.

۱۰. در کار سازماندهی خانمها یاسمه رضایی، زهره نصرتی، صدیقه

ابراهیمی، نسرين اسبقی و شورای کتاب کودک ما را یاری دادند که تلاش و

پیگیری خانم صدیقه ابراهیمی شایان ذکر است.

۱۱. آقایان مصطفی جان‌قلی و محمدرضا ابن‌الرحمن

۱۲. آقای مسلم گرگ‌نمره

۱۳. خانمها معلقا ملاح، منصوره شجاعی و زهره قزل‌ایاغ و آقای علی

کلانی

۱۴. آقایان توفیق حیدرزاده و دکتر منصور وصالی

۱۵، ۱۶، ۱۷. از نامه‌های مددجویان رضایی، قاسمی، سادات مجله

نجوم شهریور ۷۵ ص ۷

۱۸. مؤسسه‌ها و افراد زیر با اهدای کتاب و سایر لوازم بی آنکه بچه‌ها

بدانند فعالانه کتابخانه را حمایت کردند: کتابخانه ملی جمهوری اسلامی

ایران، اتحادیه ناشران کتاب کودک، کانون پرورش فکری کودکان و

نوجوانان، نشر مرکز، مجله نجوم، سازمان حفاظت محیط زیست، مؤسسه

جغرافیایی و کارتوگرافی سحاب و شورای کتاب کودک، نوش آفرین

انصاری، شهلا افتخاری، فاطمه عظیمی، زهرا شیرازی، معلقا ملاح، یکتا

بهریزی، منیر همایونی، مرتضی سرهنگی، سیدمهدی تقوی، ناصر

یوسفی، محمدرضا یوسفی، محمدرضا پایرامی، حسین ابراهیمی (الوند)،

هوشنگ مرادی کرمانی، هستی محقق (نادر)، معصومه باقری، علی

میرزایی، مهدی داودی، ثریا قزل‌ایاغ، سوگل مافی.

۱۹. اداره کنندگان برنامه آموزشی هفتگی عبارت بودند از خانمها منیر

همایونی، شهین بنی‌هاشمی، شکوه آریایی‌پور، دکتر اشرف السادات

سهرابی، فرزانه امان، فرنگیس قاضیانی، اکرم سلح‌جو، ترانه عباسی،

سودابه سالم و ایمان امامیان راد.

۲۰. آقایان اسدالله شعبانی، هوشنگ مرادی کرمانی، حسین ابراهیمی

(الوند)، خانم سارا ابروانی و آقای مهدی باقری

۲۱. حضور مددجویان کانون در جلسه گرد هم آیی شورای کتاب

کودک در کتابخانه حسینیه ارشاد در چهارم مهرماه ۷۵

۲۲. "کتابخانه ما" پیام کانون، نشریه داخلی مددجویان عضو

کتابخانه (شماره اول آبان‌ماه ۷۵) ص ۹

۲۳. اولین سپس ما تثار کسانی است که حتی نخواستند نامشان را

بدانیم و با کمکهای مالی بی‌دریغ خود بسیاری از فعالیتها را برای کتابخانه

ممکن ساختند، و تنها به ذکر نامی از پشتیبانان مالی کتابخانه که برخی به

طور مستمر و برخی به دفعات مکرر کمکهای مالی خود را به صندوق

کتابخانه ارسال داشته‌اند بسنده می‌شود. امید است نامی را از قلم نینداخته

باشم. انجمن حمایت از حقوق کودکان، کتابداران کتابخانه‌های

عمومی و خانمها:

اسدالله، شهلا افتخاری، زهره افطیسی، نوش آفرین انصاری، فرشته

انوار، فاطمه جستجو، الهام اسدی خوانساری، ژاله دانشور، منصوره راغی،

سیما رحیمی، رضایی، رحیم رضایی، فاطمه روشندل، منیر زرقانی،

پروین سازگارا، سرفراز، هما شرافت، پروین طاهری، وحیده طیار،

ظهیری، ترانه عباسی، فاطمه عراقی، فاطمه عظیمی، نسرين دخت‌عماد

خراسانی، هما قاضی‌نور، قاضی مرادی، قبادی، ثریا قزل‌ایاغ، محبوب

نورصالحی، کاظمی، نزهت کامراد، هابده کلهر، کیانی، شهناز گلکار، فاطمه

محفوظ‌بالله، فاطمه مرتضایی‌فرد، فاطمه مسعود انصاری، مروستی، الهه

مصدافی، مریم معترف، رویا مکتبی‌فرد، شیرین میرزاده، نجف خانی،

سعیده نثاری، منیر همایونی و آقایان بابک شفیعی، عبدالعلی جهانناهی،

فرامرز مسعود انصاری و ناصر یوسفی

۲۴. شهلا افتخاری، گزارش کتابخانه اصلاح و تربیت آبان‌ماه

۷۴ ص ۱.